

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

اداره پورتال "افغانستان آزاد-آزاد افغانستان"

۲۹ نومبر ۲۰۱۹

ابراز امتنان و خیرمقدم، خدمت آقایان "نعمت الله مختارزاده" و "قیوم بشیر هروی"

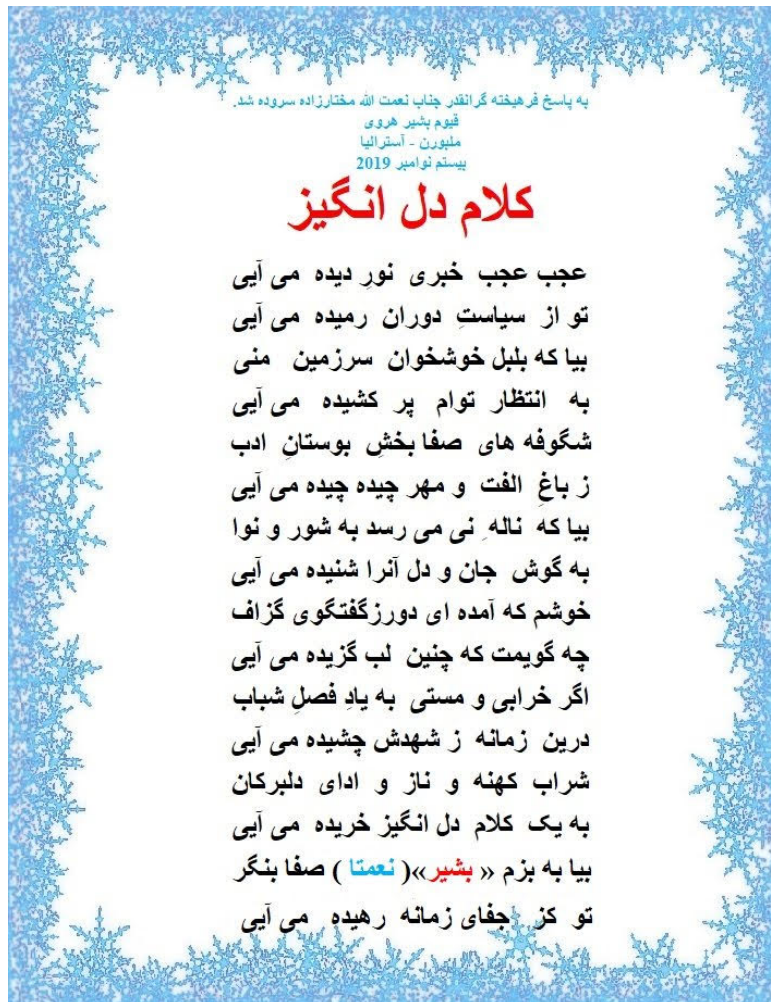
به دنبال آغاز مشاعره جدید بین همکار گرانقدر ما آقای "مختارزاده" و شاعر توانای کشور آقای "بشیر هروی"، از آن جایی که اجازه نشر سروده های آقای "بشیر هروی" را نداشتیم، صرف به نشر یک طرف مشاعره اکتفاء می نمودیم، امری که باعث انتقاد این صفحات از جانب خوانندگان عزیز پورتال گردید. زمانی که مشکل را با آقای "مختارزاده" در میان گذاشتیم، ایشان قبول زحمت نموده موضوع را با آقای "بشیر هروی" در میان گذاشته پیشنهاد ما را که اجازه نشر اشعار شان در صفحات پورتال بود، با ایشان در میان گذاشتند که با لطف آقای "بشیر هروی" مواجه شده، اجازت فرمودند تا به علاوه نشر ابیات مشاعره، سایر نشیده های شان را نیز در پورتال بازتاب بدهیم. ما گردانندگان پورتال برخورد واجب می دانیم تا ضمن ابراز خیر مقدم خدمت شاعر توانای کشور، آقای "قیوم بشیر هروی" از همکار گرانقدر مان آقای "مختارزاده" ابراز امتنان نمائیم که با مانند گذشته بستر همکاری بین پورتال و شاعران و نویسندگان متعهد جامعه ما را فراهم نمودند. هر چند در صفحه امروز هر دو شعر را یک جا نشر می نمائیم، مگر من بعد، اشعار این دو شاعر توانمند را خوانندگان گرانقدر پورتال می توانند در صفحات جداگانه مربوط خودشان خوانده و از طریق آرشیف های شان بدانها دسترسی دایمی داشته باشند.

اداره پورتال AA-AA

به پاسخ فرهیخته گرانقدر جناب نعمت الله مختارزاده سروده شد

کلام دل انگیز

عجب عجب خبری نور دیده می آئی	تو از سیاست دوران رمیده می آئی
بیا که بلبل خوشخوان سرزمین منی	به انتظار توام پر کشیده می آئی
شگوفه های صفا بخش بوستان ادب	ز باغ الفت و مهر چیده چیده می آئی
بیا که ناله نی می رسد به شور و نوا	به گوش جان و دل آنرا شنیده می آئی
خوشم که آمده ای دور ز گفتگوی گزاف	چه گویمت که چنین لب گزیده می آئی
اگر خرابی و مستی به یاد فصل شباب	درین زمانه ز شهدش چشیده می آئی
شراب کهنه و ناز و ادای دلبرکان	به یک کلام دل انگیز خریده می آئی
بیا به بزم « بشیر » (نعمتا) صفا بنگر	تو کز جفای زمانه رهیده می آئی



آش با نمک

بخواهی یا که نخواهی، دویده آمده ام
می از صراحی و از کوزه و ز مشک و زخم
ولی میان من و تو بماند حرف و سخن
گرفته موی میان بُتی، به تنگ بغل
ز نخلِ پیکر و اندام، هم یواش یواش
به ناگه ساعتِ زنگی به زنگ درآمد و من
بشیر! گفتی که «نعمت» بیا به بزم غزل
گپ و نه حرف و سخن را شنیده آمده ام
به یاد گلرخکان سر کشیده آمده ام
خُمار و مست، لبی را مکیده آمده ام
به ذوق و شوق، زبانی گزیده آمده ام
عُتاب و سیب و اناری چشیده آمده ام
ز خوابِ ناز، حضورت پریده آمده ام
ببین که بانمک آشی پزیده آمده ام

